شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۵شنبه

سال پانزدهم
۲۶ بهمن ۱۴۰۲
۵ شعبان ۱۴۴۵
شماره ۴۱۵۷

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
● صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
● مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
● سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
● نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
● دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵
● نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
● روابط عمومی: ۰۵۱ -۳۸۴۸۳۷۵۲
● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۳۶٪ ↓ ۹° ↑ ۲۱°

صبح ۹ | ظهر ۱۹
عصر ۱۸ | شب ۱۳

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۴۵:۴۰ | نیمه شب شرعی ۲۳:۰۳:۱۲
غروب آفتاب ۱۷:۱۱:۴۲ | اذان صبح فردا ۰۴:۵۳:۴۱
اذان مغرب ۱۷:۳۰:۲۷ | طلوع آفتاب فردا ۰۶:۱۸:۳۱

حدیث گرافی

امام سجاد علیه السلام به یکی از اهل خانه فرمودند:
در روز جمعه فقیری از درب منزل من دست خالی نرود.
-علل الشرایع-جلد۱-ص -اثرسیدمهدی میرحیدری

کوچه

حضرت سجاد(ع)، امامِ تربیت و اخلاق

غلامرضا بنی‌اسدی
روزنامه نگار

ما در برابر هم مسئولیم. ما به هم ربط داریم. زندگی در ساحتی همگانی است، لذا همه نسبت به یکدیگر هم حق داریم و هم تکلیف. امام سجاد(ع) که امروز به برکت میلادش، تبریک‌گو و فرحناک هستیم در رساله حقوق خود ما را به این امور توجه می دهند. رعایت این پنجاه‌گانه ما را در تنظیم زندگی به نظم امامت می آورد. نظمی‌که زندگی را جوری طراحی می‌کند که بهشت ادامه ناگزیر آن باشد.

از میان این پنجاه‌گانه ما به دو ماده آن نگاهی داریم تا نوری از این آفتاب برگیریم برای راهی در زیست اجتماعی پیش رو. امام در حق چهل و هفتم، ذیلِ عنوان «حقِ خشنودکنندگان» می نویسند: حق کسی که خدا به دست او تو را خشنودکرده این است که، اگر منظورش خشنودی تو بوده است، خدا را شکرگویی و آن مایه‌که سزد به او پاداش دهی و در فکر تلافی باشی و مزیت پیش قدم شدنش را نیز جبران کنی و اگر چنین منظوری نداشته است، باز خدا را سپاس‌گویی و از او تشکرکنی و بدانی که این شادی از جانب خداست و چون او واسطه نعمت خدا بوده است، دوستش داشته باشی و خیرش را بخواهی. چراکه اسباب نعمت هر جا باشد برکت است، گرچه او قصدی نداشته است.

نکته اینکه امام بر جبران و تلافی کار نیک تأکید دارد. این یعنی تکثیرِ خیر و فراوان شدنِ خوبی ها. نیکی به‌گل می ماند. هرچه فراوان ترکاشته شود، زمین شکوه بیشتری می یابد و زمان برای تماشا لذت بخش تر می شود. جامعه ای که در آن جبران خیر عادت شود، به نیک روزی و فراخی سفره و معیشت هم خواهد رسید که هر خیر را برکتی است همه‌گیر که در شئون مختلف زندگی ظهوری تمام خواهد داشت. امام سجاد(ع)، در شماره چهل و هشتم حقوق بر موضوعی انگشت می‌گذارد که فقط در منطق تربیتی امامت می شود یافت «حق بدی‌کنندگان» به این بیانِ تعلیم دهنده که حق کسی که با دست یا زبانش به تو بدکرده این است که اگر آگاهانه بوده، بهتر است از او درگذری تا هم ریشه شر ورافتد و هم به ادب رفتارکرده باشی.

این گذشت بهره های اخلاقی بسیار دیگری نیز دارد. نگاه تعلیمی امام به ما می‌گوید باید شر و بدی را در همان مرحله اول، نقطه پایان گذاشت. جامعه نباید به تکرار بدی حتی در برابر بدی، به بداحوالی برسد.

اما گاه ایستادن به انتقام در برابر بدی یک ناگزیر اجتماعی می شود. امام موضوع را چنین بیان می‌کند که خداوند می فرماید: «اگر می خواهید انتقام بگیرید، باید به قدر ستمی باشد که بر شما رفته است و اگر صبرکنید، البته برای صابران بهتر است» و اگر آگاهانه نبوده است، نباید در فکر انتقام باشی و آگاهانه کار ناآگاهانه را کیفر دهی، باید با او مدارا کنی و تا می توانی با لطف و نرمش او را بازگردانی. سکه‌ای با دو روی چنین اگر در جامعه رواج پیدا کند، زشتی خواهد مرد و نیکی در افزایش خواهد شد و برای همه نیز ارزش افزوده ایجاد خواهد کرد.

اول شخص

تارنواز طلایی دوران

درباره استاد داریوش طلایی، نوازنده تار و آهنگ‌ساز ایرانی معاصر که امروز ۷۱ساله شد

آزاده چشمه‌سنگی
نویسنده

مادرش دانش آموخته دانشسرا بود، فرانسه می دانست و از مخاطبان حرفه‌ای موسیقی به شمار می‌آمد. پدرش هم کارمند بانک بود و به شکل آماتور ویولن می زد. در شرایطی که داریوش، استعداد خوبی در زمینه علوم ریاضی و فیزیک داشت هرگز سد اشتیاق او به موسیقی نشدند. آن ها به وضوح شاهد نبوغ او در ریاضیات بودند، اما با مشاهده گرایشاتش به هنر، تصمیم گرفتند تا پسرشان را به هنرستان موسیقی روانه کنند. جایی که علاوه بر فراگیری سایر علوم، به طور مازاد، موسیقی را نیز درکنار دیگر درس ها آموزش می دادند و آن هایی که علاقه و استعداد خود را کشف می‌کردند، سه سال پایانی هنرستان را به طور ویژه به هنر موسیقی اختصاص می دادند.

ورود داریوش طلایی به هنرستانی که روزگاری علینقی وزیری آن را پی ریزی کرده بود، اولین نقطه عطف زندگی‌اش بود که در رویارویی با تئوری های موسیقی کلاسیک غربی، تصمیم گرفت تا یک ساز ایرانی را به عنوان ساز تخصصی خود انتخاب کند. آشنایی او با ساز تار، از کلاس های استاد ظریف آغاز شد، اما کسی که او را شیفته و شیدای این ساز کرد، استاد علی اکبر شهنازی بود. آن چنان که اگر در مسیر زندگی‌اش قرار نمی‌گرفت شاید در ادامه به ساز دیگری متمایل می شد. پس از آن نیز، آموخته هایش را نزد استادانی چون نورعلی برومند، عبدا... دوامی، یوسف فروتن و سعید هرمزی تکمیل کرد. سال ۱۳۵۰ درست پس از پایان هنرستان برای ادامه تحصیلات وارد دانشگاه تهران شد. آن روزها، مدیران جدید رادیو و تلویزیون تدابیر تازه‌ای در سیاست های سازمان اعمال می‌کردند. ارکستر گلها منحل شد و سازمان رادیو برای جذب هنرمندان تازه، در حال برگزاری آزمون بزرگی بود. نام داریوش طلایی در جمعی متشکل از هشتاد، نود پیشکسوت موسیقی به عنوان استعدادی نوظهور در قامت یک سولیست، بر سر زبان ها افتاده بود اما هم زمان با تأسیس مرکز حفظ و اشاعه موسیقی، رسالت خود را در احیای موسیقی کلاسیک ایرانی و سبک نوازندگان قاجار دید. این مرکز به دنبال حفظ اصالت و استواری موسیقی سنتی ایرانی در مقابل موسیقی غربی فعالیت می‌کرد و داریوش طلایی از جمله میراث داران شایسته ای بودکه دل سوزانه، تجربیات و ممارست های سال های نوجوانی و جوانی اش را به میدان آورده بود تا ازگنجینه موسیقی سنتی محافظت‌کند. پس درکنار تحصیلات دانشگاهی، کار در این مرکز را در اولویت فعالیت هایش قرار داد تا سرانجام در سال ۱۳۵۵ فارغ التحصیل شد و به عضویت هیئت علمی دانشگاه تهران درآمد. او تا سال ۱۳۵۷ در این سمت مشغول به‌کار بود تا اینکه به فکر ادامه تحصیل در فرانسه افتاد. پس در اواخر دهه ۵۰ به فرانسه سفرکرد، در حالی که پیش از حضور در این کشور، با انتشار یک صفحه موسیقی به نام «جنگ و موسیقی ایرانی: تار و سه تار» در این کشور به شهرت رسیده بود و در بدو ورود، بیش از آنکه بر صندلی دانشجویی بنشیند، برکرسی تدریس، تکریم می شد. در این بین به برگزاری کنسرت در بهترین سالن های اجرای فرانسه از جمله اودیتوریوم پاریس اقدام‌کرد. عمده مخاطبان او غیرایرانیانی بودندکه مشتاقانه در سالن های اجرا حاضر می شدند و داریوش طلایی را در قامت سفیر موسیقی سنتی ایرانی به نظاره می نشستند. او علاوه بر اجرای کنسرت، به واسطه همکاری با گروه های تئاتر فرانسه، ذائقه هنری اش را با گونه های متفاوتی آشنا کرد و رفته رفته خلاقیتش در خلق آثار بدیع، شکوفا شد، اما در نهایت سال ۱۳۷۱ به ایران برگشت و فعالیت خود در هیئت علمی دانشگاه تهران را از سرگرفت و همچنان که به تدریس می پرداخت با برجسته ترین چهره های موسیقی ایران به اجرای کنسرت مشغول شد. دو دهه اخیر زندگی داریوش طلایی به تألیف کتاب های ارزشمندی در حوزه تئوری موسیقی گذشت که از جمله معروف ترین این آثار می توان به «تحلیل ردیف» و «نگرشی نو به تئوری موسیقی ایرانی» اشاره‌کرد. سال ۱۳۹۷ نیز با اعمال تغییراتی در ساز تار، طرحی موسوم به «نوتار» را به سی و دومین جشنواره بین المللی خوارزمی ارائه‌کرد و در بخش پژوهش های کاربردی حوزه گروه تخصصی هنر، موفق به کسب رتبه نخست شد.

از داریوش طلایی نزدیک به دوازده مجموعه آلبوم موسیقی، بداهه نوازی و هم نوازی در دسترس است که در این بین، همکاری او با بهترین های موسیقی سنتی ایرانی از جمله محمدرضا شجریان، بیژن کامکار، پرویز مشکاتیان و شهرام ناظری منجر به خلق آثاری ماندگار شده است. داریوش طلایی، استاد مسلم تارنوازی، امروز ۲۶ بهمن، هفتادویک ساله شد.

تحلیل ردیف، نقطه عطف زندگی استاد طلایی

تحلیل ردیف، بر اساس نت نویسی ردیف میرزا عبدا... با نمودارهای تشریحی، اثری از داریوش طلایی است که سال ۱۳۹۴ از سوی نشر نی منتشر شد و در سال ۱۳۹۵ جایزه کتاب سال ایران را به خود اختصاص داد. کتابی در دو بخش که به مباحث نظری موسیقی ایرانی و دستگاه ها و آوازهای ایرانی می پردازد. این کتاب در همان ماه های نخست، مورد توجه ویژه منتقدان قرارگرفت.

سایه روشن طلایی

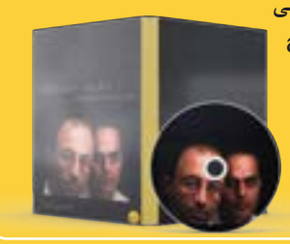

آلبوم «سایه روشن»، اثر موسیقایی بی‌کلام از داریوش طلایی است که در سال ۱۳۸۲ منتشر شد. در این آلبوم مجید خلیج نوازنده تنبک، تار و سه تار طلایی را همراهی می‌کند.

برای شنیدن دقایقی از این آلبوم کد را اسکن کنید.

صحیفه سجادیه

در نکوهش ستمگران

ای آنکه اخبار شاکیانِ از ستم، بر او پنهان نیست. و ای آنکه نسبت به ستمی که بر ستم دیدگان رفته، نیاز به شهادت شاهدان ندارد. و ای آنکه یاری و نصرتش به ستم دیدگان نزدیک است. و ای آنکه مدد کاری‌اش از ستمگران دور است. ای خدای من! محققا می دانی، از (فلانی فرزند فلانی) ستمی به من رسیده که او را از آن ستم نهی کردی و پرده حرمتم را دریده که دریدنش را بر او منع فرمودی. این ستمگری و پرده دری، از باب طغیان در نعمت توست که در اختیار اوست و براساس غفلت و بی اعتنایی به خشم و غضب توست که گریبان او را خواهد گرفت. خدایا! بر محمّد و آلش درود فرست و ستم کننده بر من و دشمنم را با نیرویت از ستم بر من بازدار و با قدرتت تندی و تیزی ستمش را بر من بشکن و برایش در آنچه که دوست دارد، مشغولیت و سرگرمی قرار ده | تا از ستم ورزی غافل گردد | و بر وجودش در برابر مظلومی که با او به دشمنی بر می خیزد، داغ عجز و ناتوانی زن.

فرازهایی از دعای ۱۴

نسخه عمومی آقای معدلی

قصه دیروز و امروز

یادی از ابوالحسن معدلی، پدر ورزش صبحگاهی ایران

طرح: رضا جنگی

قاسم فتحی

«بلندشو، بلندشو آقا آماده‌شو می‌خوایم بریم. کلی راه داریم.» مرد جوانی که جلو موهایش ریخته بود، نصفه خمیازه‌ای کشید و گفت: «کجا بیام عمو. حال ندارم. بین این همه آدم دست گذاشتی روی من. من نمی تونم بدوم. شما خودتو نگاه نکن. من نمی کشم. شما همیشه وسط بُری آدم ایستاده بودی داشتی تمرین می کردی. چرا اومدی پیش من؟!» مرد قدبلند و تنومندی با شلوار و لباس ورزشی ایستاده بالای سرش. خوب می داند دارد با کی حرف می زند. می داند این بشر همه‌کاری می کند تا ملت را بکشاند صبح زود پای ورزش صبحگاهی. یک جورهایی انگار می خواهد عذاب بلندشدن توی گرما و سرما و آمدن توی پارک و چندساعت ورزش کردن را تبدیل کند به کار عادی. انگار قبلش همه دنیا همین کار را می کرده اند ولی مدتی یادشان رفته است و او آمده تا یادشان بیندازد که این لذت را فراموش نکنند. روزگاری از هر ضلع پارک ملت که وارد می شدی صدای معدلی را می شنیدی. صدای مردی که انگار دوبار متولد شده بود. یک بار آبان سال ۱۳۱۹ و بار دیگر حوالی سال ۱۳۵۶ وقتی با فولکسش رفقایش را می برد پارک و دور رینگ خالی پارک ملت ورزش می کرد. آقای معدلی گفت: «من اگر قرار بود با این نک و ناله ها پا پس بکشم که الان اسمم پدر ورزش صبحگاهی نبود مرد حسابی.» مرد دستی کشید روی موهایش و پرسید: «من خیلی وقته می خوام این سؤالو بپرسم که آقا شما چرا مفت و مجانی میای پارک این همه آدم رو دور خودت جمع می کنی؟ از این سر شهر می دویی تا اون سر شهر؟ که چی بشه؟ که بهت بگن پدر ورزش صبحگاهی؟» ابوالحسن معدلی احتمالا آن روزها نمی دانست دارد چه رؤیایی می سازد و بعدها چطور سحرخیزها به نیکی از او یاد می کنند. حالا که لبخندی انداخته گوشه لبش. انگار منتظر همین سؤال ها بود. دفعه اولش که نبود. از این حرف ها کم نشیده نبود. نشست کنار مرد و گفت: «صبح به صبح بیا دور رینگ پارک ملت تا بهت بگم این همه آدم چطوری میان و واسه چی میان. بدحال تر و عنق تر و بی پول تر از تو بعد از چندروز پنج صبح که نه، چهارصبح سرحال و شوخ و شنگ ایستادن تا بقیه برسن و شروع کنن به ورزش. من هرچی بگم جواب سؤالات نیست، بایستی بیای.» مرد البته نمی دانست پدر ورزش صبحگاهی ایران از چهارده پانزده سالگی با دوچرخه هرکولسی که یک طرفش رکاب نداشت، می رفته راه آهن برای کارگری و از آنجا دوباره راه کج می کرده و می رفته سر تمرین دوومیدانی. معدلی اما دلش نیامد همین‌جوری بحث را نیمه‌کاره تمام کند. دوباره گفت: «این چیزایی که گفتی را من اول از خودم پرسیدم. ولی بازم جوابی نداشتم تا اینکه دیدم هی دارم می دَوَم و هی هرچی بختک تو جونم خونه می کنه و لکه می شه اوناهم دارن پشت سرم تندتند میان، آب می شدن. هربار می دویدم یادم می رفت غصه بخورم. خیلی هم غصه داشتم ولی یادم می رفت. نسخه من این‌طوری بود.» مرد به‌جای این سؤال پیچ کردن ها بلند شد و گفت: «راه بریم ولی حوصله دویدن ندارم.» معدلی روی هوا قاپید حرفش را و حرکت کرد و یک خاطره هم برایش تعریف کرد. تعریف کرد که آن موقع ها رینگ اطراف پارک ملت خاکی بوده و برای همین ورزشکارهای صبحگاهی وقتی می دویدند گرد و خاک ناجوری بلند می شد، او هم برای اینکه مشکل را حل کند با شهرداری هماهنگ می کند تا هر روز صبح یک تانکر بیاید و دور رینگ را آبیاری کند.

صحبتشان گل انداخته بود. مرد تازه داشت سر می جنباند. معدلی از روزها و سال های دهه ۶۰ و ۷۰ گفت که برای تبلیغ همایش دوچرخه سواری یا دوومیدانی عمومی، با سریش و هزاران اطلاعیه چاپ شده، تمام شهر را با پسرش پُر می کردند. او البته به این هم راضی نمی شد. با وانتی که اداره تربیت بدنی در اختیارش گذاشته بود شهر را صبح تاشب دور می زد و با بلندگو و پارچه نوشته‌ای که دور وانت کشیده بود، پشت میکروفون ساعت و روز برگزاری همایش را داد می زد. مرد دید بیشتر از نیم ساعتی می شود که دارد می دود. عرق کرده و نفس نفس می زند. توی کفشش چیزی رفته بود. کفشش را در آورد و نشست روی زمین. چند دور دور پارک رفته بودند؟! نشمرده بود. نفسش انگار تازه تر شده بود و چشم هایش بازتر. معدلی گفت: «اون یارو رو می شناسی کنار جدول؟ اون بابا بیست ساله هر روز صبح میاد ورزش. هر روز. برو وایسا کنارش ببین چی کارا که نمی کنه. مفت و مجانی ده جون به جونت اضافه می شه. خدارو چی دیدی؟ شاید تو هم شدی پدر ورزش کنار جدول ایران، نه. می گم تو رو همین‌جوری بلند کردم از سر جات، الان چند ساعت شده که ننشستی؟!»